

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَ اتَّفَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أ نْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۱۱)

مطلبی که انتهای جلسه‌ی گذشته عرض شد که در حکومت جهانی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به این صورت است که این طور نیست که همه را مسلمان بکنند یا حتی همه خود مسلمان بشوند. آن جا است که آن زبان فطری که زبان فطرت بشر است آن جا حاکم بر کل ممالک خواهد بود و حکومت جهانی حضرت مهدی است و بقیه هم در ذمه‌ی اسلام هستند.

این مطلب گفته شد و بعضی از دوستان نقضی وارد کردند؛ یعنی یک سلسله روایاتی آوردند که در حکومت جهانی حضرت مهدی مثلاً این طور نیست! بلکه همه مسلمان هستند، احتمالاً همه هم شیعه هستند. حالا چقدر آن روایات دال بر این مضمون باشد یک بحثی در خود بحث روایی آن است. من یک نکته‌ای قبل از آن بگویم. دوستانی که زیاد تا حالا آمدند دیدند که روی خود روایات که هیچ، روی خود ظواهر قرآن باید تأملات جدی کرد و گرنه اگر خارج از تأمل روی ظواهر، نه این که کنار گذاشتن ظاهر! اشتباه نشود! تأمل و دقت بر ظاهر، اگر این را ما از دست بدهیم آن موقع فهم معانی قرآن هم سخت است.

به عنوان مثال در همین حکومت جهانی حضرت مهدی ما یک آیه‌ای را استعمال می‌کنیم که نمی‌دانیم گاهی اوقات این آیه‌ای که داریم می‌گوییم به نفع ما است یا به ضرر ما است. چون که پس و پیش آن را نمی‌گوییم و دقت روی معانی هم تقریباً نمی‌کنیم این طور می‌شود.

اگر اقوام متحد باشند اصلاً نظام استکباری شکل نمی‌گیرد

(۵۰: ۰۵) شما سوره مبارکه قصص همان آیه‌ی معروف ۴، از آیه ۴ را که ببینید، ص ۳۸۵ است دارد که «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ فرعون این علو در زمین، این منطق علو در زمین، این علو از سنخ علو زمینی «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ او در زمین بزرگی می‌کرد. حالا این بزرگی خود را چگونه می‌توانست اعمال بکند؟ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»؛ اهل آن سرزمین‌ها را، اهل بلاد را شروع می‌کرد به گروه‌ها و احزابی تقسیم کردن. اول به احزاب تقسیم می‌کرد که اگر بتواند یک قوم متحد را در مقابل خود داشته باشد که طبیعتاً هیچ موقع این نظام‌های استکباری شکل نمی‌گرفت. نظام‌های استکباری و فرعون‌ی آن جایی شکل می‌گیرند که شما «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» داشته باشید. لذا بهترین حالت این است که مسلمان‌ها را بشود به شیعه و سنی تقسیم کرد؛ شیعه به Π مدل، سنی به Π مدل. هر کدام این‌ها را با یک زمینه‌هایی با همدیگر درگیر کرد که این‌ها خود به همدیگر مشغول بشوند، دیگر عملاً در مقابل فراعنه نمی‌شود ایستاد، خود آن‌ها درگیری‌های خود را حل بکنند، کفایت می‌کند. (۱۵: ۰۷)

تحریک یک گروه مگر چقدر کار دارد؟ مثلاً چه کاری دارد که انسان این گروه را علیه آن گروه تحریک کند؟ کافی است یک بمب‌گذاری این طرف بکند، درست می‌شود. «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» اول این به عنوان مقدمه است. این جا است که ضرورت بحث وحدت به صورت جدی... نه این که مسئولین می‌گویند وحدت حالا باید گفت وحدت. به صورت جدی... اصلاً فراعنه به همین سبک علو خود را حفظ می‌کنند. (۵۳: ۰۷)

با تفرقه می توان قومی را به استضعاف کشاند

آن موقع «يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ»؛ آن طایفه‌ی بنی اسرائیل که طایفه‌ی حق است، این را روی شیع کردن می‌شد به استضعاف کشاند؛ یعنی زمینه‌ی به استضعاف کشاندن این طایفه‌ی برحق را می‌شد فراهم کرد. وقتی شما بتوانید به گروه‌های مختلف تقسیم کنید و این‌ها را درگیر کنید زمینه‌ی به استضعاف کشیدن فراهم می‌شود. «يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ» که همین طایفه‌ی بنی اسرائیل هستند که این‌ها «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ»؛ فرزندهای ذکور آن‌ها را می‌کشتند «وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»؛ زنان آن‌ها را هم زنده می‌گذاشتند که این‌ها نسل را بتوانند تغییر بدهند؛ یعنی به همین شیوه که مردها را بکشند و زن‌ها را نگه بدارند و عملاً نسل بنی اسرائیلی‌ها را بتوانند تغییر بدهند. «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» و آلا اگر صرفاً بحث کشتن بود برای به دست آوردن موسی همان «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» کفایت می‌کرد. «وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»؛ که زنان آن‌ها را زنده می‌گذاشت به خاطر تغییر و تبدیلی است که می‌خواست در نسل می‌خواست انجام بدهد. «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». این چه کار کرده؟ این کار را کرده است.

حالا «وَوُتِّرِدُ»، نرید یعنی چه؟ اراده می‌کنیم حال و آینده «أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ» (قصص: ۵) این حرف اسرائیلی‌ها در نمی‌آید؟ ما اراده می‌کنیم و اراده‌ی ما این است که «نَمُنَّ» منت بگذاریم «عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ» در آیه، یعنی چه کسانی؟ یعنی بنی اسرائیلی‌ها «عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ما این‌ها را امامان قرار بدهیم و این‌ها را وارثان زمین قرار بدهیم. این هم اراده‌ی ما و در آیه بعد دارد «وَوُتِّرِدُ نَمُنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ و آن‌ها را در زمین تمکین می‌دهیم «وَوُتِّرِدُ»؛ و ارائه می‌دهیم «فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ فرعون و هامان و جنود آن‌ها را از همان چیزی که می‌ترسیدند به آن‌ها نشان خواهیم داد و آن حکومت بنی اسرائیل است. حالا بیا و درستش کن!

نگویید چرا داری شبهه می‌اندازی؟! من شبهه نکردم من آیه ترجمه کردم. گاهی اوقات ترجمه‌ی آیات برای ما شبهه است. این جا هم جلسه‌ی درس است دیگر. باید ببینید با دقت که، آن دیکود کردن و رمزگشایی این‌ها که رمز در چه نکته‌ای است؟ صرفاً این ظاهری که سیاق دارد درست می‌کند این حرف درستی است و خدا هم نشان داد که طایفه‌ی بنی اسرائیل را با اراده‌ی خود... ائمه هم این را بدون تردید در حکومت حضرت مهدی تطبیق کردند، اما با چه زمینه‌ای؟ وقتی که ائمه‌ی هدی می‌آیند یک آیه را تطبیق می‌کنند این‌گونه نیست که چون گفتند همین‌طور است. این نیست! یک مصحح‌های تفسیری پشت قضیه است که می‌آید و مصحح می‌شود برای این که امام معصوم بیاید «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ» را به حکومت جهانی حضرت مهدی تطبیق بدهد و در آن تطبیق آن موقع تعبیر فرعون و هامان آن هم دیگر فرق می‌کند، بحث فراغنه‌ی دنیا است؛ یعنی فراغنه‌ای که چه هستند، چه هستند، چه هستند.

مستضعفین وارثان زمین هستند در تمام ادوار تاریخ نه فقط در انتهای تاریخ!

یعنی شما در همین آیه‌ی معروف که ما خیلی راحت می‌خوانیم اگر یهودی‌ها بدانند که پس و پیش این آیه چیست به عنوان ادلّ دلیل علیه خود ما استفاده می‌کنند! می‌گویند شما در قرآن خود این را دارید که آن موقع شما بیاید و بحث این که این «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ»؛ این اراده‌ی الهی در حال و آینده قرار گرفته است بر این که طایفه‌ی مستحق برحق، «نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ طایفه‌ی مستضعف برحق، این شروع بشود و وارثان زمین بشوند. نه وارثان زمین در آخر دنیا بشوند.

این که گاهی اوقات آیات این‌گونه را ما تطبیق می‌کنیم به حکومت حضرت مهدی، این یکی از تطبیقات آن است و تطبیق اهم آن حکومت جهانی حضرت مهدی است و گرنه خدا دارد به عنوان اراده‌ی الهی می‌گوید «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» یعنی وقتی می‌گوید «وَتُرِيدُ» یعنی اراده‌ی کلی ما است؛ یعنی این سنت الهی است. برای همین شما سوره مبارکه انفال، آیه ۲۶ را بیاورید، صفحه ۱۸۰

می‌شود. می‌خواهم به شما بگویم این آیات باید با دقت خوانده شود بحث سنت الهی هم این وسط محفوظ بماند.

مستضعف برحق، وارث زمین است

شما در آیه ۲۶ انفال که این‌ها آمدند در مدینه پا گرفتند می‌خوانید: «وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ به یاد داشته باشید، به یاد بیاورید آن موقعی که شما کم بودید، چیزی نبودید، قلیل بودید، «مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ» بودید، مستضعف در زمین بودید «تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ»؛ می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، از این می‌ترسیدید «فَأَوَّكِمُ وَ أَيْدِكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ خدا شما را مأوا داد، جا داد، با نصر خود تأییدات کرد «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»؛ و از طیبات روزی شما کرد «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». شما مستضعف بودید، چون مستضعف در زمین بودید ما در یک اراده‌ی الهی «وَنُزِرْنَا أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ ما شما را آوردیم در مدینه و چه کردیم و این‌طور کردیم.

این بیان همان سنت است و آن موقع در ادامه هم همین است؛ یعنی کسانی که مستضعف در زمین هستند و برحق هستند آن‌ها کسانی هستند که وارثان زمین و امامان زمین هستند. آن موقع به چه کسی می‌رسد؟ می‌رسد به خود حضرت مهدی که این قوم شیعه‌ای که قوم مستضعف در زمین است و مورد ظلم است و برحق است، این کسی که مستضعف در زمین است و برحق است و این‌ها، این طی یک وعده‌ی الهی که به صورت کلی نه در یک مقطع خاص بلکه در پاراگراف‌های متعدد تاریخی همین اتفاق می‌افتد؛ یعنی در این پاراگراف، پاراگراف بعدی، پاراگراف بعدی این اتفاق می‌افتد تا در آن فصل کلی عالم در حکومت حضرت مهدی این فصل هم به عنوان «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» تمام می‌شود.

والعاقبه للمتقين در انتهای هر پاراگراف، هر فصل و انتهای تاریخ است

من یک موقعی این جا همین بحث «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» را عرض کردم که در انتهای هر پاراگراف «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» است، در انتهای فصل هم «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» است، در انتهای کتابت تاریخ هم «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» است. از درون خود آیات شاهد همین بحث را می‌آوردیم و آیات مربوط به حضرت مهدی را که ائمه استشهاد کردند که مربوط به مثلاً حکومت حضرت مهدی است نگاه کنید بیان سنت الهی است اصلاً نه بیان این که فقط در زمان حکومت حضرت مهدی چنین اتفاقی می‌افتد. الغرض این که باید این آیات را با دقت خواند، حتی آیات را وگرنه آیات را یک دفعه در سیاق معنی می‌کنید اتفاقاً همین حکومت اسرائیلی‌ها در می‌آید! مثل همین آیه که خوانده شد.

- این و برحق است را شما از کجا اضافه کردید به سوره که به استضعاف کشیده شدند و برحق هستند؟

- چون اگر یک مستضعفی باشد، (این‌ها را باید در آیات گشت و پیدا کرد). آن جا که می‌گوید مستضعف بودید و ما چه کردیم این‌ها کنار این «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»‌ها است؛ یعنی به دلیل این سنت «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»‌ها است.

- نمی‌شود که یک سنتی باشد که حق و غیر حق را هم کاری نداشته باشد، هر کسی استضعاف می‌شود کلاً بعد از آن از استضعاف در می‌آید و «نَجْعَلُهُمْ أُيْمَةً» می‌شود؟ این سنت هم راجع به اسرائیلی‌ها درست عمل می‌کند هم راجع به شیعه که الآن مظلوم است.

- راجع به اسرائیلی‌های آن زمان که مستضعف بودند، ولی اسرائیل این موقع که این‌ها مستضعف نیستند، مستکبر هستند. آن موقع قوم برحق هم بودند؛ یعنی آن موقع بنی اسرائیل قوم برحق؛ یعنی فرزندان یعقوب بودند. این‌ها در حقیقت قوم برحق بودند. اصلاً هر جا بحث استضعاف باشد وگرنه به استضعاف کشاندن یک کسی معلوم است که یک حقی دارد که نباید به آن... و آلا اسم این در جنگ شکست خوردن است. مستضعف کردن؛ یعنی این‌ها را خفیف و خوار کردن،

معلوم است نباید در این جایگاه باشند، ولی حالا آمدند با خفت و خواری آن‌ها را در این جایگاه کشاندند. این اسم استضعاف را می‌گیرد. چنین چیزی آن موقع به معنای برحق بودن است، حالا حداقل برحق بودن نسبی که اگر کسی را خوار کنند، به استضعاف بکشاند که جایگاه او نباشد ما اراده می‌کنیم او را بالا می‌آوریم. ولی «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً»؛ ما آن‌ها را امام می‌کنیم، ما آن‌ها را پیشوا می‌کنیم؛ یعنی پیشوایی می‌کنیم که سهم و حق آن‌ها است. آن موقع سهم پیشوایی و وارث بر زمین شدن که حق آن هم باشد، معلوم است این باید قوم برحق باشد چون که این در مقام امتنان است دیگر، در مقام صرف یک سنت هم نیست بگوییم که سنت این‌گونه است که این‌ها می‌آیند و پیشوا می‌شوند. دلیلی ندارد پیشوا بشوند ولی البته این جزء سنت است که پیشوا بشوند! نه! بحث در مقام امتنان است «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ»؛ در مقام امتنان ما آن‌هایی که به استضعاف کشیدند را پیشوایان زمین می‌کنیم، رهبران زمین می‌کنیم. این وقتی در مقام امتنان است؛ یعنی آن قوم به استضعاف رفته قومی است که شایستگی پیشوایی در زمین را دارد. ضمن این‌ها که اگر این مسئله با «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ترکیب بشود واضح‌تر از این هم می‌شود.

حالا در آیات دیگر هم در زمینه‌ی حضرت مهدی انسان ببیند این مطلب مشهود است، ولی در این روایتی که دوستان آوردند بحث این است که آیات «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه: ۳۳) این یکی از آیات جدی مورد استشهاد روایات ما است که «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» بر همه‌ی ادیان یک تفرقی پیدا می‌کند و بر همه‌ی ادیان چیره می‌شود.

این مطلب که گفتند تطبیق این در زمان حضرت مهدی است، یعنی تأویل اصلی آن، باز هم این تأویل اصلی آن؛ یعنی همان پاراگراف آخری است، همان فصل یا کتاب تاریخ است که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»

این آیه ۳۳ سوره مبارکه توبه را هم بیاورید. که این هم به عنوان سنت الهی است البته در سوره صف همین با یک تفاوتی وجود دارد. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ این‌ها می‌خواهند

نور خدا را با دهان خاموش بکنند. بحث این نیست که انسان با دهان می‌دمد، معلوم است که با بینی که نمی‌دمد یا مثلاً به عنوان دمیدن لگد که نمی‌زند. این که می‌دمند «بِأَفْوَاهِهِمْ» این را من یک موقع توضیح دادم، این که «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹) این‌ها مثلاً کتاب را با دست خود می‌نویسند، معلوم است «بِأَرْجُلِهِمْ» که نمی‌نویسند «بِأَيْدِيهِمْ» می‌نویسند!

حضرت امام حسین می‌فرماید که: «وَالدِّينُ لِعِيقِ عَلِيِّ السِّنِّيهِمْ»^۱. این «أَفْوَاهِهِمْ، أَلْسِنَتِهِمْ» این موارد معلوم است که محدوده‌ی عمق کار را می‌رساند. وقتی که حضرت ابی عبد الله الحسین در آن جمله‌ی معروف می‌گویند که «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِيقِ عَلِيِّ السِّنِّيهِمْ» یا «لِعُوقِ عَلِيِّ السِّنِّيهِمْ»؛ یعنی دین در دهان بعضی‌ها مثل آدامس است؛ یعنی مثل آدامس با دین برخورد کردن. یعنی در محدوده‌ی دهان است، این که بخواهد برود داخل خوراک بدن بشود نمی‌شود. در حدّ یک آدامسی که انسان می‌جود شیرینی آن هم برود آن را دور می‌اندازد؛ یعنی دین برای بعضی این‌طور می‌شود. دینی که خوراک نمی‌شود، غذا نمی‌شود، این که بخواهد از دین انرژی بگیرد، نمی‌گیرد، این که ملاک‌های او از دین باشد نمی‌شود، همین شکلی که بعداً خطر نفاق می‌شود. بعد هم نفاق و «الَّذِينَ نَافَقُوا» (آل عمران: ۱۶۷) و بعد هم منافق و بعد هم «الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» (احزاب: ۱) و بعد هم بکش برو بالا. این «وَالدِّينُ لِعِيقِ عَلِيِّ السِّنِّيهِمْ»؛ یعنی این، یعنی آدامس.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ یعنی می‌دمند، با دهان می‌خواهند بدمند، یعنی حرف عمق ندارد در محدوده‌ی دهان است. یعنی در دهان دارد می‌گردد. فکر می‌کنی از مبادی عقلی مثلاً تغذیه می‌شود؟! نه! این‌ها نمی‌توانند.

من دیروز یک فیلم inception را نگاه می‌کردم دیدم که واقعاً این به قول حضرت آقا که می‌گویند این عرفان‌های چرند! در یک کنگره‌ای -کنگره‌ی آقای ملکی تبریزی می‌روند نزد آقا می‌گویند: باید خوراک عرفانی برسانیم به این عرفان‌های امروزی که عرفان‌های چرند... یعنی واقعاً

چرند، شخص به هیچ نمی‌رسد؛ یعنی یک سری فیلم است آخر هم معلوم نشد این حقیقی بود، واقعی بود، طرف را بی‌نتیجه روی هوا ول کرده بود.

(سؤال) این که مدام از این لایه برو به آن لایه، بعد در خواب آن می‌آییم. این چرت و پرت‌ها چیست؟ من می‌روم در خواب او؟! مگر انسان در خواب کسی هم می‌رود؟! این چه حرفی است؟! این کارگردان دیوانه یک سری چرت و پرت را ضمیمه کرده بود به نام... بعضی‌ها هم می‌گویند یک فیلم معرفتی است. واقعاً معرفت این است؟! یعنی نظام معرفتی در این ابعاد است؟ نظام معرفتی در این ابعاد است که کسی در عالم کس دیگر می‌رود؟ این می‌رود در عالم آن، این می‌رود در عالم آن. این یک عالم می‌سازد این می‌رود درون آن، آن یک عالم می‌سازد این می‌رود درون آن. این حرف‌ها چیست؟! می‌خواهد به چه برسد؟ این را مقایسه کنید با نظام عبودیتی که می‌خواهد انسان را عبد کند، سیر الی الله، فقط هم همین را می‌خواهد، و در پرتو همین هم قرار است به همه چیز برسد.

وگرنه با این بازی‌هایی که این عرفای جدید در می‌آورند می‌خواهند به چه برسند؟ رمز آن عبودیت است، خود پیغمبر به هر چه رسیده با عبودیت رسیده است. عبودیت هم یعنی حرف گوش کردن و تمام! عبودیت یعنی حرف گوش کردن؛ یعنی کسی هر حرفی خدا می‌زند گوش می‌کند. این می‌شود عبد. خدا می‌خواهد بنده‌ی خود را، پیغمبرش را می‌خواهد به اسراء ببرد «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (اسراء: ۱) می‌خواهد به معراج ببرد «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم: ۱۰)، می‌خواهد قرآن نازل کند «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ» (فرقان: ۱) این عبد است که به همه‌ی این‌ها می‌رسد، روی حرف گوش کردن خود به همه جا می‌رسد، نه این بازی‌هایی که در آورند، واقعاً عرفان‌های چرند، باید به همین لفظ حق. این نظام‌های دینی و عرفانی را که نمی‌داند فرد را می‌خواهد به کجا برسانند، تو می‌خواهی به چه برسی.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ در منطقه‌ی دهان است «وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ و خدا ابا دارد مگر این که... و اتفاقاً در این صحنه‌ها اتمام نور می‌کند؛ یعنی نور خدا را که بخواهند خاموش کنند، خدا اتمام نور می‌کند. چون بعضی از دمیدن‌ها است می‌تواند خاموش کند، بعضی‌ها مثل ذغال اگر بر آن بدمند می‌گیرانند، می‌گیرد چون این که زور خاموش کردن را ندارد، ولی این زور را دارد، این هم در سنت الهی وقتی شروع کنند به دمیدن اتفاقاً ذغال معارف خود ما بیشتر داغ و سرخ می‌شود.

کار دین هدایت با سرنیزه نیست!

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه: ۳۳)؛ او کسی است که ارسال رسول کرده است «بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» رسول خود را ارسال کرده است به هدی و دین حق «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ تا این که بر هر دینی چیره بشود «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ». از این اصلاً در نمی‌آید که همه‌ی ادیان از بین می‌روند. چیره شدن با از بین رفتن فرق دارد. چیره شدن همین است که حق حاکمیت دارد «وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ حق حاکمیت با او باشد بقیه هم در تبع هستند. از بین رفتن دلیل ندارد. یک مسائلی است که دلیل می‌خواهد. اولاً کسی را بخواهند به زور سرنیزه هدایت کنند این اصلاً در کار دین نیست. اصلاً دین به مدل اکراهی در اشل کار دین نیست. شما آیه ۹۹ یونس را ببینید.

غلبه دین اسلام بر همه شرایع، نه نابودی همه شرایع!

(سؤال) برای این که بر همه‌ی ادیان چیره بشود. این لام به لام عاقبت یعنی عاقبت آن این بشود که بر همه‌ی ادیان چیره بشود.

(سؤال) به همین دلیل می‌گویند این تعبیر دین این جا به این معنی نیست. آن جایی که گفته است ادیان.

- همان شریعت و منهاج؟

- بله! یعنی همان شریعت و منهاجی که در همین سوره مائده آن را بحث می‌کنیم. آن آیه‌ی شریعت و منهاج آیه ۴۷ مائده است. سؤالی که کردند سؤالی فنی است. بحث این است که ما یک تعبیری از دین داریم به معنای همان خط کلی و رسم کلی است که از طرف خدا آمده که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹)؛ یکی بیشتر نیست، همین اسلام است، برای همین است که داریم «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (همان: ۸۵)؛ کسی غیر از اسلام دین بخواهد انتخاب کند خاسر است، منتها اسلام این موقع را اگر کسی توانست پیدا کند غیر از همین اسلام به تعبیر خود ما؛ یعنی دست نخورده را اگر کسی توانست پیدا کند آن موقع باشد، ولی وقتی که هر کدام از این شرایع ما را به شریعت بعدی هل دادند آن موقع این «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» یعنی همه‌ی ادیان، یعنی چیزی به این معنا. البته قرآن هم «ادیان» ندارد، «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» این گونه گفته که تعبیر ادیان نکند. ما سبیل و سُبُل داریم ولی جمع دین را در قرآن نداریم، فقط همین را داریم.

حالا اگر این دین با آن دینی که به معنای روش زندگی است که در خود فرعون هم همین را می‌گوید که می‌گوید «أَنْ يُبَدَّلَ دِينَكُمْ» (غافر: ۲۶)؛ موسی آمده است دین شما را عوض کند. این دین یعنی همان روش زندگی است؛ و آیه یعنی بر همه‌ی روش‌های زندگی دیگر چیره می‌شود و مستولی می‌شود.

(سؤال) آن هم همین‌طور منتها «كُلِّهِ» یعنی همه‌ی آن‌ها و آن وقت همه دیگر نمی‌تواند منظور دین به معنای همان دین واحد باشد. اگر این‌طور باشد که همه‌ی آن دیگر معنی ندارد.

سوره طه، آیه ۹۹، ص ۲۲۰ دارد: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» این چند تأکید پشت سر هم. اگر خدا می‌خواست همه را، هر کس در زمین بود یک کاری می‌کرد ایمان بیاورد. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ» و خدا هم نمی‌خواهد. اصلاً به این «لو» امتناعیه می‌گویند. «وَلَوْ شَاءَ»

رَبِّكَ»؛ اگر خدا می‌خواست «لَا مَنَ»؛ ایمان می‌آوردند «مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً»؛ یعنی همه‌ی آن‌ها ایمان می‌آوردند. ولی خدا چنین چیزی نمی‌خواهد.

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ این آیه مهم است. آیا تو می‌خواهی اکراه بکنی تا مردم مؤمن بشوند؟ یعنی ایمان اکراهی؟ «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» یعنی می‌خواهی انسان‌ها با اکراه مؤمن بشوند؟ ما چیزی به نام **ایمان اکراهی** نداریم. ایمان وصف قلب است اکراهی هم ندارد. این که **در ذمه‌ی حکومت اسلامی** کسی باید زندگی کند یک نوع قواعدی را باید رعایت کند باید قواعدی را رعایت کند. این که ما جنگ ابتدایی داریم اگر شما جنگ ابتدایی را می‌گویید که ما در خود حکومت حضرت مهدی جنگ‌های ابتدایی داریم؛ یعنی ابتدائاً خود حضرت جنگ می‌کنند. این جنگ ابتدایی را من بارها عرض کردم، این به معنای این نیست که با شمشیر می‌خواهند کسی را جلب کنند. کلاً کسی را با شمشیر جلب نمی‌کنند. کاری که با شمشیر می‌کنند این است، این کسانی که سر چشمه‌ی حیات را گرفتند، کنار می‌زنند.

قلدرهایی که سر چشمه آب حیات را گرفته‌اند باید دفع شوند

دفع قلدرها با شمشیر و جذب مردم با معارف

گفتم این را که *المیزان* یک متن تقریباً دو صفحه‌ای از مرحوم کاشف الغطاء می‌زند. ایشان را برای یک سمیناری در منطقه‌ای به نام حمدون دعوت کردند. ایشان نمی‌رود و یک رساله‌ای می‌دهد اسم رساله‌ی خود را «لا بحمدون» می‌گذارد. بعد این رساله‌ی «لا بحمدون» را علامه طباطبایی با همین آدرس «رساله لا بحمدون» در المیزان حدودی یکی دو صفحه‌ای عین رساله را می‌زند. خیلی بیان عالمانه است از مرحوم کاشف الغطاء که یک فقیه فحلی است دیگر! بحث راجع به **دفاع اسلامی** است. می‌گویند جنگ در اسلام دفاع است دفاع هم از دفع است. با شمشیر دفع می‌کنند جلب نمی‌کنند. چه چیزی را دفع می‌کنند چه چیزی را جلب می‌کنند؟ آن موقع آن‌جا می‌گوید. محصل کلام او همین است که خدمت شما عرض می‌کنم و آن این است که یک سری

قلدر سر چشمه‌ی حیات را گرفتند نمی‌گذارند آب تمیز راه بیفتد. فرض کنید مثل همین هالیوود، همین نظام‌های اقتصادی استکباری. به این چهار قلدر می‌گویند که شما بروید کنار بگذارید مردم آب را تجربه کنند، خواستند بخورند نخواستند نخورند، ولی آب تمیز راه بیفتد. کاری با آن قلدرها دارند، کاری با این مردم ندارند. این چهار قلدر که نمی‌روند آن موقع داریم «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه: ۱۲) با آن چهار قلدر می‌جنگند. حالا ممکن است آن چهار قلدر یک بسیجی هم جلوی خود درست بکنند، سپر گوشتی، جنگیدن با این‌ها جنگیدن با آن‌ها است، جنگیدن با این‌ها نیست، این‌ها در حقیقت قوم به استضعاف رفته هستند. این‌ها یک سری انسان‌هایی هستند که همان منطق فرعونی که «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ» (زخرف: ۵۴) این‌ها را استخفاف کردند این‌ها هم دارند از آن‌ها اطاعت می‌کنند. این‌ها هم از آن‌ها اطاعت می‌کنند، پای جنگ با این‌ها هم می‌آیند ولی با آن می‌خواهد بجنگد با این نمی‌خواهد بجنگد. لذا با این شمشیر آن چهار قلدر را دفع می‌کنند، بعد با معارف جلب می‌کنند. نه با شمشیر جلب می‌کنند، با شمشیر دفع می‌کنند با معارف جلب می‌کنند. چشمه‌ی حیات راه افتاد، آب معارف حرکت کرد، خواستند می‌خورند نخواستند هم نمی‌خورند.

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ تو می‌خواهی با زور مردم مؤمن بشوند؟ مردم به زور مؤمن نمی‌شوند! «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (یوسف: ۱۰۳)؛ مردم هم هر کاری بکنی، حرص بزنی اکثریت مردم مؤمن نمی‌شوند. پس این است که بگذاریم آب حیات راه بیفتد. در حکومت جهانی حضرت مهدی کاری که ایشان خواهند کرد، جنگی که خواهند کرد «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» است. با این‌ها می‌جنگند، آب حیات راه می‌افتد، دیگر به زور مسلمان نمی‌کنند.

ولی شما ببینید، خیلی‌ها وقتی می‌بینند امکانات جایی وجود دارد، خیلی‌ها به انگیزه‌های متعدد می‌آیند مسلمان می‌شوند، کما این که «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» ما داشتیم یک «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ» آن جا هم داریم. مردم می‌بینند که... این قاعده‌ی دنیا است

این که امیر المؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا» (خطبه ۲۱۰)؛ مردم با ملوک و دنیا هستند، ببینند که حالا کار دست شما است، مثلاً شما حالا شما خوب هستید و کار دست شما است، یک عده هم این طور می آیند مسلمان می شوند. همه که به یک شکل نمی آیند مسلمان بشوند، همه یکدست نمی شوند! یک عده هم نخواستند اصلاً مسلمان بشوند. دین با آنها کاری ندارد. دین با این جماعت کاری ندارد آیات آن را هم دیدیم. آیات پایانی ممتحنه در این بحث آیاتی جدی است که «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه: ۸)؛ کسانی که کاری به کار شما ندارند اینها را خدا نهی نمی کند، شما نسبت به اینها نیکی کنید. «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» (همان: ۹)؛ از این کسانی که شما را در دیار خود شما دارند اخراج می کنند، اینها است که خدا می گوید با اینها رابطه نداشته باشید..

یک عده‌ی زیادی هم معلوم است مسلمان می شوند کما این که یک عده‌ی زیادی همین الان به دلیل همین مسائل ممکن است می روند آمریکا به دیدن یک سری اموال و فلان، خیلی لذت می برند و مثلاً ممکن است اعتقادات خود را از دست بدهند. کما این که الان فراوان شدند، می روند آن جا یک زرق و برقی می بینند، یک چیزی می بینند، می گویند اینها راست می گویند پشت چراغ قرمزها می ایستند. بعد این مجموعه مواردی که در این رده می بینند، حالا نمی خواهم بگویم همه همینها است، بالاخره هر ملّتی موارد خوبی هم دارد، ولی آن بن اعتقادی که در همان فلسفه‌ی غرب موجود است که عرفانهای چرند، منطقی چرند، در نتیجه می بینند، ولی این را در همین سوره مبارکه یونس یک جا استشهادهای آن را اگر به یاد داشته باشید آن جا هم کردیم که این که می گویند (۴۴: ۴۱) «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ» (یونس: ۸۸)؛ حضرت موسی می گوید: خدایا ببین اینها با پول

خود دارند یک کاری می کنند مردم گمراه می شوند، خدایا پول را از این ها بگیر، خدایا مال را از این ها بگیر. مال را از این ها بگیر معلوم بشود منطق این ها چقدر است! پول و ثروت را از این ها بگیر معلوم بشود منطق این ها چقدر است^۲. حالا این بچه‌ی شیعه‌ی ما هم...

این که در روایت داریم که نروید آن جا تا «لئلا یَکْثُرَ سوادهم»؛ این ها سیاهی لشکر دیده نشوند، مگر این که کسی برود تکنولوژی آن را بردارد بیاورد! مگر این که کسی این کار را بکند، برود آن جا یک پایگاه برای دین بزند و گرنه من شپش تن بچه‌های روستای شیعه را در همین روستاهای ایران بگیرم از این که -این بعداً معلوم می شود- تو بروی پیچ و مهره‌ی یک حرکت جهانی کفر و ظلم داری می شوی، این از آن شرف دارد. (۲۶: ۴۳)

کل این نظام‌های مهندسی آن ها، دست جهان سوم‌ها است. شما بروید ببینید که دست همین جهان سوم‌ها است! پیچ تمام امور مهندسی و پزشکی آن ها را این ها دارند سفت می کنند. مال از دست این حاکمیت ها گرفته بشود، آن موقع معلوم می شود این منطق چقدر منطق نافذی است! الآن هرچه از این معارف به خورد ملت ها می دهند پایین آن را هم چهار دکتر و مهندس و پرفسور امضا کنند دیگر همین بهترین حرف روزگار می شود! مال إن شاء الله که از دستشان در بیاید!... (۱۵: ۴۴)

سجده یعنی خجالت از نعمات الهی

یک عده هم آن موقع نتیجه‌ی حاکمیت‌های آن روز، می آیند مسلمان می شوند و این هم یک امر طبیعی است منتها این که عرض کردیم آن زبان زبان فطرت است من آن موقع تأکید کردم بارها هم تأکید می کنم پیدا کردن **زبان فطرت** که قرآن اصلاً دین را روی آن پایه می داند خیلی مهم است؛ یعنی این که شما زبان فطرت کسی را پیدا کنید. به دوستان می گفتم این نماز خواندن

فطری ترین کار است. شما حساب کنید که یک نفر یک جعبه شیرینی برای شما می آورد، شما چهار بار از او تشکر زبانی می کنید. می کنید یا نمی کنید؟ می کنید. ما از او تشکر زبانی می کنیم، قلبی هم که تشکر می کنیم. حالا پس از این که کسی متوجه باشد و این را به خود بقبولاند که این نعمات همه از خدا است، زندگی، سلامتی، دمامم دارم نفس می کشم، عقل دارم، همه ی این نعمات از خدا است، انسان همین طور دو، سه دقیقه که فکر کند متحیر می شود! اصلاً خودش را باید دیگر به زمین بمالد؛ یعنی واقعاً دیگر در مرحله ی نعمت نیست، در مرحله ی خجالت کشیدن است، در مرحله ی تشکر نیست. مثل این می ماند که یک نفر عیدی به شما ده هزار تومان بدهد، حالا شما می گوید دست شما درد نکند، یک تراول پنجاه تومانی بده. می گوید: آقا خجالت می دهید، صد تومانی، بیا یک میلیارد چک! انسان می خواهد بیشتر از این فضا فرار کند یعنی بیشتر خجالت آور است. یعنی کسی در مجموعه ی نعمت های خدا نسبت به خودش وقتی حساب می کند کم کم خجالت می کشد، کم کم اصلاً ممکن است در مقابل آن انسان خود را به زمین بکوبد، می شود همان سجده ی ما که در همه ی ادیان الهی وجود دارد. انسان دیگر به سجده می رود یعنی آن جایی که دیگر زبان قادر به تشکر نیست، می رود به سجده خود را مستوی می کند که اصلاً معلوم هم نشود، دیده هم نشود، من اصلاً دیده هم نشوم این قدر خجالت می کشم!

این می شود همان زبان فطری که اگر کسی به سجده برود و نماز بخواند، آن موقع این چه عمقی از اعماق بی معرفتی می شود که شخص برای نماز صبح هم می گوید که: یک موقعی گذاشتند که خواب انسان را خراب کند؛ یعنی اصلاً کل قضیه را واژگون دارد می بیند که نماز صبح را گذاشتند که... نمی خواهند خواب تو را خراب کنند، در حقیقت وقت دادند که اگر می خواهی در یکی از بهترین اوقات خواستی با من حرف بزنی وقت به تو می دهم. این است وقت داری بیایی حرف بزنی نه این که می خواهند خواب تو را خراب کنند!

لذا این زبان فطرت در انسان اگر شکوفا بشود تمام این چیزی که گفتیم «وَأَتَقَكُم بِه» (مائده: ۷)؛ شما به یاد بیاورید آن موقعی که با شما میثاق بندگی بستند که «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (همان در همین آیات مدّ نظر شنیدیم و گوش کردیم. درست است دیگر! یعنی میثاق میثاق پنهان نیست، میثاق پیدایی در عالم است. حالا این زبان فطرت که عرض کردیم زبان جهانی است ما یک چیزی به یک قبیله‌ای نشان بدهیم بد نیست شما هم بیایید یک حرکت قرآنی با همدیگر انجام بدهید.

راز جهانی بودن حضرت مهدی در زبان فطری بودن آن است

اصلاً سرّ جهانی بودن حضرت مهدی در همین سرّ زبان فطری بودن آن است. یعنی با زبان فطرت که زبان دین است شروع می‌کند با کلّ جهان حرف می‌زند. این‌ها فطری نیست که ظلم نکنید، ظلم نپذیرید، به اندازه‌ای که ظلم کردند حقّ تقاض دارید و هرچه که دین می‌گوید؟ شما یک نمونه را بگویید که دین می‌گوید این زبان زبان فطری نیست! می‌آید در بخش شرایع آن دیگر اصلاً بحث دین نیست، بحث شریعت است؛ یعنی وقتی که یک لایه پایین‌تر می‌آید می‌رود در مبحث شرایع که حالا شما نماز را مثلاً به این صورت بخوانید یا به آن صورت، در زمان خود پیغمبر هم نماز فرق می‌کرده که حالا این‌طور می‌خواندند، بعد از آن آن‌طور می‌خواندند؛ وضو را به یک شکل می‌گرفتند بعداً به شکل دیگری می‌گرفتند؛ در زمان خود پیغمبر هم فرق کرده است. این می‌شود در بخش شرایع آن، وگرنه در بخش اصلی داستان که حالا کاری نداریم تو داری نماز می‌خوانی مگر داری الواح الهی را - لوح محو و اثبات - می‌بینی که می‌گویی الان این شریعت نسخ شده یا نسخ نشده است؟ نسخ نشده دیگر، وقتی نمی‌بینی حرف نزن، همین‌طور که می‌گویند بخوان! اگر نسخ شده باشد باید توسط کسانی که بر لوح محو و اثبات حاکم هستند آن‌جا به تو بگویند این نسخ شده است. آن‌ها هم که نمی‌گویند این نسخ شده است، پس نسخ نشده

است. شما همین‌طور این شریعت را باید به این صورت... وگرنه کدام یک از این‌ها بر پایه‌ی فطرت نیست؟!

شما این چند آیه را بیاورید. یکی ابتدای سوره کهف، ص ۲۹۳ است. یکی ابتدای سوره فرقان، ص ۳۵۹ است. ۳۰ روم را بیاورید. البته قرآن که می‌خواهید بخوانید بگذارید همه‌ی اعضای شما از آیات بهره‌مند بشوند هم بلند بخوانید که گوش شما بشوند، هم خط ببرید که دست شما هم از این‌ها... این که بزرگان می‌گویند این کار را بکنید چون که هر عضوی موهبت‌های خود را دارد. دستی که به آیات قرآن برخورد می‌کند فرق دارد با دستی که با آیات قرآن برخورد نمی‌کند. قرآن را فقط با خود به صورت نجوا نخوانید. قرآن را طوری بخوانید که صدای شما به گوش خود شما برسد چون گوش شما هم یک حظی دارد. همه‌ی اعضا یک حظی دارند که باید حظّ خود را ببرند. گوش شما باید حظّ خود را ببرد، چشم شما حظّ خود را ببرد، دهان شما حظّ خود را ببرد، لامسه‌ی شما هم حظّ خود را ببرد.

آیه ۱ کهف را ببینید! «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ حمد خدایی را که نازل کرد بر بنده‌ی خود کتاب. کتاب را خدا بر بنده‌ی خود نازل می‌کند؛ یعنی این چیزها را خدا به بندگی می‌دهد «عَلَىٰ عَبْدِهِ» نمی‌گوید به پیغمبر خود دادیم. همین که می‌گویند تعلیق حکم بر وصف اشعار به علّیت دارد؛ یعنی علّت این که به او کتاب دادیم چون که در اوج افق بندگی بود؛ یعنی این قدر حرف‌گوش کن شده بود که ما دیگر به او کتاب دادیم. «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ و خدا برای قرآن عوج قرار نداد. در سوره‌ی مبارکه‌ی زمر یک تعبیری دارد از این خیلی بلندتر است، دارد «قُرْآنًا غَرِيبًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ». «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» یعنی چه؟ فرق آن با «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» چیست؟

«غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» به معنای این است که مثل این «غَيْرَ ذِي زُرْعٍ» است که در سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم است که «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ» (ابراهیم: ۳۷). وادی غیر ذی زرع.

یک زمینی را قابلیت دارد بکارند نکاشتند می‌گویند این زمین لم یزرع است، این زمین کاشته نشده است. یک موقع است زمین قابلیت کاشت ندارد، سنگلاخ است، این را زمین غیر ذی زرع می‌گویند.

قرآن نه تنها «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» است که عوج، خمیدگی و کجی در خود ندارد، «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» است؛ یعنی نمی‌شود آن را کج کرد، چون مثل قاعده می‌ماند، مثل قواعد فیزیک و ریاضی است. شما مثلاً می‌گویید مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است، اگر شما توانستید این را کم کنید؟! یعنی اگر شد یک چنین چیزهای کج بشود. یک موقع است که مثلاً یک ستون آهنی به قطر ده متر است شما هر چه زور می‌زنید، نمی‌توانید خم کنید ولی این کج‌شدنی است، اما اگر توانستید قاعده را کج کنید! پس قرآن نه تنها «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» است «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» است؛ اصلاً نمی‌شود آن را کج کرد. حالا الآن یک مسائلی را توضیح می‌دهم و می‌گویم چرا این ادعا از طرف خدا شده است!

مقارنه‌ی این آیه را با آیه سوره مبارکه فرقان ببینید. «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۱) چه چیز این با آن آیه فرق کرد تقریباً؟ این که «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» اگر بخواهد حرف آن برای عالمیان حرف داشته باشد، قرآن نباید خمیدگی و کج‌شدگی بتواند پیدا کند. در طول زمان‌ها اگر خمیده بشود، اگر کج بشود، دیگر حرفش به کل عالم نمی‌تواند باشد. سرّ این که می‌تواند با عالم حرف بزند، سرّ حرف زدن آن با عالم به خاطر این است که خمیدگی ندارد. حالا چرا خمیدگی ندارد؟

قرآن قابل تغییر نیست چون مخاطب آن که فطرت باشد ثابت است

آیه معروف ۳۰ روم را بیاورید؛ چون که مخاطب آن عوض بشو نیست. مخاطب را نمی‌شود خم کرد. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» این دینی است که اصلاً برگرفته از فطرت است، فطرتی که در طول تمام زمان‌ها (به لای نفی جنس) یعنی

شما با تمام تبلیغات، با تمام آوردن اندیشه‌های وارداتی، این را نمی‌توانی عوض کنی؛ یعنی این کج‌بشو نیست! این را نمی‌توانی خم کنی. چون این را نمی‌توانی خم کنی حرف جهانی است. بعد می‌شود «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این می‌شود دین قیّم، قیّم هر چیزی می‌شود.

دوباره برگردید همان آیه اول کُهِف را ببینید «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا» این می‌شود یک قرآن قیّم. این قیّم بر همه‌ی کتب است. دین آن هم دین قیّم است. این قرآنی که می‌خواهد با زبان فطرت حرف بزند حرف فطرت را می‌زند. فطرت هم که تبدیل‌بردار نیست که شما بگویید ما با اندیشه‌های جدید فلان این فطرت را الآن خم کردیم. فطرت خم‌بشو نیست، فطرت همین است که هست! وقتی که همین است که هست، البته یک قشوری ممکن است روی آن بگیرد ولی وقتی که با زبان فطرت حرفی بزنی می‌بینی تا عمق فطرت شخص پیش می‌رود.

می‌گوید: اگر یک نفر به تو ظلم کرد، بیش از آن حق نداری ظلم کنی! اگر کسی ظلم کرد، اگر ظلم شخصی به خود تو کرد، بخشش او را پررو نمی‌کرد بخشش خیلی خوب است. می‌بینیم انسان کلاً قبول می‌کند، ممکن است پای خود برسد این کار را نکند. بخشش یک امری است که فطرت آن را قبول می‌کند، یا شکر منعم، یعنی واقعاً این انسان پست‌فطرتی است و فطرت خود را دچار قشوری کردی که می‌گوید: من به جای مثلاً نماز می‌روم گیتار می‌زنم. شما فطرت را داغان کردید؛ چون که این که من از منعم تشکر کنم یک امر فطری است، اصلاً ربطی به بحث ادیان ندارد. تو پس از این که قبول کردی که خدایی وجود دارد و خدا این نعمت‌ها را به تو داده است برای چه می‌گویی گیتار می‌زنم؟! بایست زبانی تشکر کن! این به فطرت نزدیکتر است تا بنشین گیتار بزنی. بنشین زبانی تشکر کن این فطری است.

حالا بهترین فرم آن در شرایع پایین آمده، ولی همان قسمت قاعده است که تغییر نمی‌کند. این همان چیزی است که بی‌برو برگرد است و تغییر نمی‌کند. این برای ادیان است. و وقتی می‌آید در مرحله‌ی شرایع یعنی یک مرحله می‌آید پایین‌تر، این‌ها قابل تغییر است؛ یعنی از شریعت موسی و

عیسی می‌آید به شریعت پیغمبر ختمی می‌رسید. در خود شریعت ختمی یک روالی دارد که این‌ها قابل تغییر است؛ یعنی تغییر در این‌ها ممکن است ولی تغییر در آن قواعد ممکن نیست.

من یک مثالی زده بودم. شما ببینید، چطور است که یک قاعده ممکن است بی‌تغییر باشد ولی می‌آید مرحله‌ی پایین‌تر آن یک مسائلی این وسط بستگی به شرایط، بستگی به زمان، بستگی به مکان، نوع آب و هوا و فلان تغییر می‌کند. شما الآن به یک مهندس معمار بگویید که من می‌خواهم یک خانه برای من طراحی کنی که مثلاً خانواده نقش خیلی مهمی در آن داشته باشد. این قاعده است نقشه هم یک حرف کلی است. این قاعده را وقتی به او می‌دهید، این قاعده را می‌گیرد، ولی وقتی این قاعده بیاید در منطقه‌ی سردسیر یک چیز طراحی می‌شود، می‌رود در گرمسیر یک چیز دیگر طراحی می‌شود، خانه بزرگ باشد یک چیز طراحی می‌شود. این‌ها تغییر می‌تواند بکند، ولی قاعده محفوظ است.

الآن این محفوظ است که زبان دین بر اساس فطرت است. خدا هم اصلاً با همین زبان کلاً حرف زده است. شما گاهی اوقات گرفتار شریعت می‌افتید و شریعت متورّم شده‌ای که ما آخوندها داریم ترویج می‌کنیم یعنی همه‌ی آن شریعت است، این شریعت، آن شریعت، آن شریعت، این قاعده، آن قاعده، آن قاعده. یعنی این را داریم ترویج می‌کنیم، لذا یادمان رفته که کلاً این قرآن با همه‌ی چیزی که به نام ادیان الهی است با یک زبان فطری دارد صحبت می‌کند.

با خواندن قرآن به ترتیب نزول سیر فطری آن را متوجه می‌شوید

شما قرآن را به ترتیب نزول یک بار بخوانید تا این معنا را متوجه بشوید. می‌بینید که همین‌طور دارد از حرف‌های فطری می‌گوید، می‌گوید، می‌گوید، می‌گوید، می‌گوید تا به سور مدنی می‌رسد. چون ما معمولاً اوّل از بقره می‌خوانیم، لذا می‌رسیم به این حکم و آن حکم، ولی شما به ترتیب نزول بخوانید ببینید چه اتفاقی می‌افتد! می‌بینید دائم دارید با حرف‌هایی کاملاً فطری، کاملاً مشخص، کاملاً معلوم پیش می‌روید. که سور پشت سر همی که الآن این سور پشت سر هم نیست،

پشت سر هم جریان کلّ انبیاء را می بینید با فواصل مختلف دارد نقل می شود که با توضیحاتی که در سوره شعراء، اعراف و... دائم دارد داستان انبیاء را نقل می کند که انبیاء آمدند این طور آمدند، این حرفها را زدند، این طور کردند، دشمنی کردند رفتند. باز این نبی آمد این طور کرد، ظلم کردند رفت، بعد عذاب آمد. می بینید یک حرف کلّی در کلّ تاریخ جهان وجود دارد که همین حرفها است، و مبتنی بر همین فطرت انسان هم هست. بعد همه ی حرفهایی هم که می زنند فطری است. بعد می روید جلو می رسید به سور مدنی، بحث شرایع آن جا مطرح می شود چون که شریعت مهم است.

شریعت لایه رویین دین است که با مغز دین هم رنگ است

شریعت با همان توضیحاتی که در اهمّیت شریعت من یک موقعی خدمت شما عرض کرده بودم، در بحث حکومت اسلامی این شریعتها مطرح می شود و پشتوانه ی آنها هم همان مغزی است که یک بار عرض کرده بودیم شریعت پوسته ی دین هست، ولی پوست پرتغال نیست که می شود آن را کند. شریعت در حقیقت مثل یک کره ی فلزی شما فرض کنید، این پوسته ی رویین آن، این وجه رویین آن شریعت است که نمی شود آن را کند.

اصلاً کسی مگر می تواند شریعت نداشته باشد. الآن این پوسته را بکنی این طور نیست که کندی، بلکه باز یک چیزی به عنوان پوسته ی رویین آن دارد. اولاً بادکنک نیست که مغز نداشته باشد، درون خود مغز دارد؛ یعنی توپر است. بعد هم این طور نیست که شما بتوانید آن را بکنید. چه کسی است که الآن شریعت ندارد؟ همه یک سری اعمالی دارند انجام می دهند. و چه کسی است که این شریعت و اعمالی که دارد انجام می دهد، متکی به مجموعه ی رهاورد اعتقادی او و بنیانهای فکری او نباشد؟ وقتی همه دارند این طور عمل می کنند، همه متکی به بنیانهای فکری خود هستند؛ لذا این بنیان فکری، یک لایه ی بیرونی به عنوان شریعت دارد از خود نشان می دهد.

این تنظیم آن لایه‌ی بیرونی است که دقیقاً مطابق با رنگ لایه‌های درونی و مغز کار خود او باشد و همه هم می‌بینید همین‌طور است؛ یعنی همه‌ی شریعت همین‌طور است.

این که می‌گوییم «همه»، این را جدی می‌گوییم؛ یعنی با این دید قرآن را خواندم. شما هم بخوانید ببینید آن موقع آیا قرآن فشاری بر انسان دارد؟ هرچه می‌خوانید می‌گویید: این که درست است! این هم که درست است! یعنی همه‌اش درست است دیگر! پس من در قرآن به چه چیزی گیر بدهم؟! برای همین است که دارد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)؛ این فطرتی است که خدا انسان را بر آن مفسور کرده که تبدیل هم نمی‌شود، کج نمی‌شود، خم نمی‌شود، عوج ندارد، غیر ذی عوج است، آن وقت زبان آن می‌شود زبان کلی، با همین زبان هم تا حالا حکومت کردند، بعد از آن هم با همین زبان هم حکومت خواهند کرد.

- حالا می‌توانیم بگوییم انسان‌ها می‌توانند خودشان دین داشته باشند ولی این که ادیان مثلاً

کفار می‌توانند در حکومت حضرت مهدی برای خود دین داشته باشند؟

- کفار دین داشته باشند یعنی این که کافر باشند.

- مثلاً برای خود معبد داشته باشند.

- در ذمه‌ی حکومت اسلامی هستند. شرایط ذمه شرایطی است که معلوم است که در ذمه‌ی

حکومت اسلامی چطور می‌شود زندگی بکنند. همان‌طور که می‌توانند زندگی بکنند می‌توانند به

زندگی خود ادامه بدهند. حالا کفار آیا می‌توانند کافر بمانند یا نه، یا مثلاً باید اهل کتاب بشوند؟

حالا اهل کتاب یا کفار، می‌توانیم بگوییم کفار هم می‌توانند به عنوان کافران غیر اهل کتاب در

ذمه‌ی حکومت‌های اسلامی زندگی کنند. بعضی‌ها می‌گویند این‌ها نمی‌توانند در ذمه زندگی کنند

باید اهل کتاب باشند. مهم این است که من این بخش یهودی، مسیحی آن را داشتم می‌گفتم.

- در بخش مسیحی، وقتی حضرت مسیح می‌آید پشت سر حضرت مهدی نماز می‌خواند دیگر

کلاً یک ابطالی است برای هر چه که از قدیم مسیحی بودند. هر کس می‌خواهد مسیحی باشد الآن

باید پیرو حضرت عیسی باشد وگرنه اصلاً دیگر مسیحی نیست چون دیگر دین مسیح از بین رفته است.

- نکته‌ی خوبی را اشاره کردند. حالا بیایید آیه ۹ و ۱۰ سوره مبارکه مائده را ببینید.

(سؤال) گفته‌اند مثلاً دیگر جزیه نمی‌خواهند بدهند، جزیه نمی‌دهند. الآن هم جزیه نمی‌دهند!، چون که جزیه دادن یک دلیلی دارد. دلیل اصلی جزیه همین است که این‌ها جزیه می‌دهند به دلیل این که حکومت اسلامی این‌ها را برای سربازی و جنگ نمی‌تواند ببرد که این‌ها دفاع از اسلام بکنند. چون این‌ها را نمی‌تواند ببرد، لذا این‌ها باید جزیه بدهند؛ یعنی پول آن را بدهند که دارند از امنیتی که مسلمان‌ها دارند برای آن‌ها درست می‌کنند استفاده می‌کنند، باید هم بکنند. می‌دانید که مسلمان‌ها باید برای این‌ها امنیت درست کنند. بعد هم این‌ها هیچ، پس می‌گویند حالا که این‌طور است جزیه بدهید.

حالا جزیه ندادن اعم از این است که اهل کتابی باشد یا اهل کتابی نباشد. ضمن این که در روایات آن هم حالا باید دقت‌هایی کرد. ولی جزیه ممکن است جنگی به این معنا نباشد پس جزیه هم نمی‌دهند. برای چه باید جزیه بدهند وقتی حکومت جهانی است، کلاً خود ما هستیم با چه کسی می‌خواهیم بجنگیم؟! در حقیقت به این معنا ممکن است جزیه نباشد.

- جزیه را می‌گوید بدهند «وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹)؛ در حالی که کوچک شمرده شدند دلیل آن

چیست؟

- دلیل نه، دلیل آن خوار شدن نیست. یعنی در حالت خواری جزیه بدهند. دلیل آن خوار کردن آن‌ها نیست. دلیل آن در خود روایات جزیه آمده است که برای چیست، در کتب فقهی هم آمده است. لذا این‌ها برای چه جزیه باید بدهند. منتها «وَهُمْ صَاغِرُونَ» ما آن‌جا عرض کردیم، نه این که خوار بکنیم مثلاً این‌طور که دیگر فقها یک مسائلی در آوردند. یک مسائلی در آوردند که اصلاً نداریم. این‌ها را همین‌طور به عنوان تطبیق در آوردند که انسان یک مقداری تعجب می‌کند.

- چه در آوردند؟

- داریم که مثلاً جزیه می دهند اولاً نرخ را به آن‌ها نگوئید، این که به حساب بریزند نه. یا مثلاً بروی بگویی بد، باز هم بده. بعد چطور پول را بدهد؟ دست خود را در بیاورد ببرد داخل پیراهن خود از داخل گردن خود در بیاورد. این همیشه در هول و هراس این است که چقدر باید بدهد. بعد هم که بگوئید ندارم یک بار محکم زیر گوش او بزنی برود. این تعبیر «وَهُمْ صَاغِرُونَ».

این نیست! اصلاً مستند هم ندارد. این که گفتند چطور می شود صاغرون را اعمال کرد این طور است. حالا چیزهای بدتر از این هم ممکن است انسان بتواند انجام بدهد ولی... آن صاغرون در سوره مبارکه توبه عرض کردیم که یعنی این که شهروند درجه‌ی یک در مملکت اسلامی نیست. به این معنا. یعنی کاملاً این با آن هیچ فرق ندارد، به این معنا نیست، یعنی شهروند درجه دو محسوب می شوند. و ما شهروند درجه دو و درجه یک داریم. حالا دیگر مفصل آن را با همه‌ی ادله به همان فایل سوره توبه مراجعه کنید.^۳

(۹) «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ خدا وعده می دهد مؤمن، کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام بدهد... باز این نکته را از آیه ۷ بگوئیم که ذیل همان «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» روایاتی دارد که باز هم مربوط به نعمت ولایت است. «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَّكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» نه این که این فقط نعمت ولایت است ولی در این context (سیاق) اتفاقاً آنچه که دیده می شود همین نعمت ولایت است که مفصل از ابتدا تا حالا داشتیم توضیح می دادیم.

عمل صالح عملی که برابر حجت زمان باشد

(۳۱: ۱۳: ۰۱) «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» این ایمان و عمل صالح، عمل صالح هم عرض کردیم عملی است که -این هم از آن حرف‌های حذف شده است- عملی است که برابر با حجت شرعی باشد، حجت زمان باشد تا اسم آن عمل صالح بشود. اگر کسی کاری را برابر با حجت زمان نکند

اصلاً اسم آن عمل صالح نیست. یعنی اگر کسی مثلاً یک کار دیگر بکند، مطابق حجّت زمان کار انجام ندهد، عمل صالح انجام نداده است؛ یعنی عملی صالح است که مؤمنانه باشد. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» این مغفرت و اجر عظیم دارد. (۱۹: ۱۴: ۰۱)

(۱۰): «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»

یک نکته‌ی مهم در بحث دوزخ: البتّه زبان قرآن خیلی چیزها را پنهان می‌کند که خیلی وقت‌ها این‌طور آشکار که ما می‌گوییم و دیکود می‌کنیم باز نشود، ولی این خلف در وعید است و اشکال ندارد. می‌دانید که خلف در وعده اشکال دارد. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» این خلف در وعده اشکال دارد. مثلاً من بگویم که اگر درس شما خوب بشود، مثلاً معدل شما بالای 19/5 بشود من برای شما مثلاً یک پاستیل می‌خرم. در این صورت باید بخرم. ولی اگر بگویم زیر 19/5 بشود می‌زنم به گوش تو، ولی این‌طور نیست که زیر 19/5 بشود؛ چون من دیگر گفته‌ام، پس باید بزنم! خلف در وعید اشکال ندارد.

- ولی دیگر آدم بی‌اعتباری می‌شود!

- بله! مادامی که چنین مسائلی ایجاد نشود؛ یعنی مادامی که به چیزهای دیگری لطمه نزنند. این هم مربوط به امور اجتماعی نیست. نه این‌که همه جا خلف در وعید بکنند! یعنی از آن اوّل معلوم باشد که بله، ایشان وعید دارد، بسیار خوب، معدل من بالای 19/5 می‌شود. این‌که از آن اوّل مثلاً همه چیز لو برود نه. خیلی وقت‌ها طوری نیست، (یعنی شما باید بچه‌دار بشوید این را ببینید)، مثلاً این‌طور بکنی این کار را نمی‌کنم. مثلاً من می‌روم تو را خانه می‌گذارم. این‌ها وعید است. او هم این کار را می‌کند. شما مثلاً او را تنها می‌گذارید می‌روید او هم تنها در خانه می‌ماند. انسان این کار را که نمی‌کند، بلکه برای ترساندن او است برای این‌که چیز بشود وگرنه دوباره... این محبت است دیگر یعنی این محبت خلف در وعید می‌آورد. نیمچه‌ای تجربه‌ای از خدا بودن را انسان با پدر و مادر بودن تجربه می‌کند.

بعضی‌ها دیدید مثلاً شما می‌گویید نمی‌آیی؟ می‌گوید نه! تا سه می‌شمرم نیایی مثلاً چه. می‌گویی یک، دو، دو و نیم، دو و هفتاد و پنج؛ یعنی مدام scale‌ها را دارد کوچک می‌کند که نرسد به آن، آخر هم می‌گوید من رفته‌ها! مدام به صورتی که نرود. عقل و عقلا خلاف کردن در وعید را می‌پسندند.

(سؤال) اگر این‌گونه بشود که چنین مفسده‌ای تولید بکند که تا می‌گویید من فلان کار را می‌کنم، برای همین به پدر و مادرها هم همین را می‌گویند، می‌گویند این‌طور نیست که شما همیشه خلف در وعید بکنید. یعنی اگر در همه‌ی مواردی که یک وعیدی وجود دارد شما خلاف عمل کنید، این دیگر اصلاً تأثیر وعید را می‌اندازد. وعید را می‌دهند برای این که بترسانند.

(سؤال) خلف در وعید در همان بحث اعتقادی آن نشان از فضل است. عدل ما داریم ولی «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» (بقره: ۲۳۷)؛ فضل را بین خود از یاد نبرید. شما جایی می‌بینید که خلف در وعید می‌کنید و این اثر دارد. شما اگر بخواهید مدام یک نفر را تنبیه کنید که این درست نیست. شما یک جاهایی تغافل می‌کنید. بحث کلامی آن هم مستند بر فضل است، مستند بر عدل نیست و از آن جا که فضل گاهی بالاتر از عدل است، چون گاهی بالاتر از عدل است مطابق با آن خلف در وعید می‌شود کرد.

عذاب در پی تکذیب است نه صرف کفر

قرآن هم نگاه کنید این زبان خلف در وعید آن را دقت کنید، مثلاً می‌گوید «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ» (ابراهیم: ۷) نمی‌گوید «لَأَعَذَّبَنَّكُمْ» می‌گوید: «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». مثل این که من می‌گویم اگر این کار را بکنی مثلاً این را می‌دهم، اگر این‌طور نکنی دستم را نگاه کن، حالا می‌زنم یا نمی‌زنم را دیگر نمی‌گویم ولی می‌گویم این سیلی را نگاه کن! حواس خود را جمع کن. این «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» دیگر نمی‌گوید «لَأَعَذَّبَنَّكُمْ»، ولی یک جاهایی هست بحث این است که «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» مثل این موارد. این خبر است، بحث این نیست که من می‌اندازم یا

نمی‌اندازم تا خلف در وعید باشد! من دارم از یک چیزی به شما اطلاع می‌دهم. این زبانی که زبان این‌گونه باشد، احتیاج دارد که دو ویژگی داشته باشد. آیه ۱۰ را نگاه کنید! یک: «كَفَرُوا»، دو: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»؛ یعنی باید موضع‌گیری در مقابل رسالت داشته باشد. می‌خواهد در حقیقت نفی رسالت کند، زیرآب رسالت را بزند.

شما الآن ببینید ما مگر داریم «كَفَرُوا وَلَمْ يُكَذِّبُوا»؟ بله! مثلاً در آن گوشه‌ی کره‌ی جنوبی یا ژاپن اصلاً در معرض رسالت نیست که بخواهد رابطه‌ی خود را با رسالت تعیین بکند. ^۴ این اصلاً در معرض بحث رسالت نیست که بخواهد بگوید من تکذیب می‌کنم. اصلاً چیزی را تکذیب نمی‌کند. تکذیب به قول علما می‌گویند عدم و ملکه است. عدم و ملکه؛ یعنی این که در معرض آن باشد حالا قبول نمی‌کند. یک چیزی که اصلاً در معرض آن نیست چه را قبول نمی‌کند؟ هیچ.

این «كَفَرُوا وَكَذَّبُوا» نه «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» باید «كَفَرُوا» باشد و «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» باشد آن وقت این خبر است، دیگر وعید نیست. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ این در دوزخ است. این حالت در دوزخ است نه «كَذَّبُوا»، برای همین است که -این را به عنوان آیه‌ی آخر بیاورید ببینید- سوره مبارکه بقره در آن یکی از مهم‌ترین آیات تمثیلی قرآن که داستان خود آدم است که من این داستان را در همان بحث‌های انسان کامل مفصل بیان کردم، شما می‌رسید به آیه ۳۸، ۳۹ که دارد آیات مربوط به خلقت آدم را تمام می‌کند می‌گوید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»؛ کسی که از طرف ما هدایت برای او آمد همه بروید در زمین «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»؛ کسی که تبع هدی قرار گرفت، دنبال ما راه افتاد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۳۸) این بهشت. آن طرف جهنم چیست؟ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (همان: ۳۹)؛ یعنی جهنم رفتن قطعی مربوط به این دو ویژگی است؛ یعنی «كَفَرُوا وَكَذَّبُوا». اگر کسی در مرحله‌ی تکذیب نباشد اصلاً در هیچ مرحله‌ای نیست، آن فقط «كَفَرُوا» است، «كَذَّبُوا» نیست. این نکته‌ی قابل

دقتی است که روی این نکته باید یک بحثی برای سؤال ایشان انجام بدهیم. این نکته را در مقدمه

گفتم که سؤال شما چون سؤال مهمی است باید إن شاء الله جواب بدهیم.

صلوات!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۲. یک نفر گفت شما خارج نمی‌روید برای مثلاً چیز؟ گفتم من شپش تن این بچه‌های روستایی شیعه را بگیرم، برای من شرف دارد تا بروم سیاهی لشکر و قماش آن‌ها بشوم. این را جدی عرض می‌کنم. و الله این طور است که... مگر این که بخواهم بروم آن‌جا تبلیغ دین بخواهم بکنم و آلا اگر بخواهم بروم پیچ و مهره‌ی حرکت آن‌ها بشوم...

۳. جواب سؤال شما را خواهم گفت.

۴. این توی سید خندان گیر افتاده!